

معرفی کتاب

مروری بر کتاب بن لایه‌های شناخت

حاصل فلسفه تطبیقی

محمود فاضلی

■ کتاب «بن‌لایه‌های شناخت» تألیف احمد احمدی بنا به گفته مولف حاصل بیش از دو دهه تحقیق و تدریس فلسفه تطبیقی در مقطع دکتراست. مولف در مقدمه کتاب می‌نویسد، وقتی پس از خواندن الهیات شفا و برهان شفا و بخش‌های مهم اسفلر و تمهید القواعد و ... در مدت بیش از ۱۰ سال در محضر استاد علامه طباطبائی رضوان‌الله علیه، وارد مقطع کارشناسی‌ارشد و دکترای فلسفه غرب در دانشگاه تهران شدم، بیش‌ترین درگیری‌ام بافلسفه کانت – بزرگ‌ترین و تأثیر‌گذار ترین فیلسوف در دو قرن اخیر– از یک‌سو شهرت عالمگیر و این آثار فراوان و ژرف به‌ویژه سنسجش خرد ناب وی با آن تبویب و انسجام پولادین و از سوی دیگر پیچیدگی محتوا و بیان بسیار دشوار و مغلق وی، با چنان تهمتنی و با چنین قلعه سنگبارانی، که را یاری چون و چراست، چه رسد به اینکه بخواهد با آن درگیر شود و در آن رخنه بیفکند! هرجا که ایرادی به نظر کسی بیاید، نخست خود او خود را و سپس دیگران او را، به ناتوانی در فهم مراد مولف



متهم می‌کنند.به‌همین جهت همواره باید خویش را واپایید و برخلاف سفارش خود کانت که: دلیر باشید و نقد کنید از نقد، به‌خصوص نقد مبتیایی و بنیادین وی، هراسناک بود و پرهیز کرد، به‌ویژه که کانت با زبانی سخت‌گزنده ناقدان خویش را به چهل و جعل و ریاکاری متهم و به زنبوران تنبل بیکاره کندو تشبیه می‌کند و اجازه دم برآوردن به کسی نمی‌دهد.

به گفته مولف بارها بخش‌هایی عمده از سنسجش خرد ناب را تدریس کردم. کتاب مابعدالطبیعه اخلاقی را ترجمه کردم و حاشیه زدم. در ایسن میان، نظرم به دو نکته اساسی و بنیادین در مقدمه نقد عقل محض معطوف شد که تمام بنای فلسفه کانت بر آن دو، استوار است: یکی کلیت و دیگری ضرورت.

این دو محور اساسی که به زعم کانت از تجربه به دست نمی‌آیند، او را واداشت‌اند تا طرحی نو ندراندازد و به گفته خودش در مقدمه، با محور قرار دادن ذهن و خارج را تابع آن دانستن – مشکل معرفت را بگشایند. او برای این کار، زمان و مکان را دو مقوله یا صورت ذهن شمرد و سپس با استفاده از قالب قضایای منطق ۱۲ مقوله دیگر به دست آورد و گفت که این ۱۴ مقوله صورت ذهن‌اند و ماده معرفت که از بیرون می‌آید قالب‌سازی و صورت‌بندی می‌کنند و ساختار معرفت را می‌سازند و این است انقلاب کوپرنیکی کانت و نتایجی که از این دیدگاه گرفت و گرفتند؛ دو قرن است افکار را در زمینه‌های گوناگون تحت‌تأثیر ژرف و گسترده قرار داده است.

در این نوشتار برخی از ایرادهای اساسی

که به محتوا و روش فلسفی کانت وارد است، به صورت تصریحی یا تلویحی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. در این نوشته مختصر مبانی و اصولی چند عرضه شده که بسیاری از مشکلات مورد ابتلای شماری از مکتب‌های فلسفی را حل کرده است. هدف اصلی کتاب بررسی اجمالی از مسایل اساسی یا لایه‌های بنیادین یا بن‌لایه‌های شناخت است و نام کتاب هم به همین مناسبت انتخاب شده است. این کتاب در دو بخش تنظیم شده، بخش اول به شناخت‌شناسی می‌پردازد که در آن به مسایلی چون تعریف علم ماهیت تجربه، تصور بودن علم، تصدیق، ماهیت حمل و ضرورت در قضایا، ام‌القضایا یا هویت، گزاره‌ها و چگونگی معرفت‌زایی آن، ماهیت قضایای سالبه، قضیه معدوله، ساختار و ماهیت قضیه شرطیه، جهات در قضایا، صدق، خطا، کلی و کلی‌سازی، ادراک غرض تنها یا غرض به معنای عام آن و دلالت و عقل، پرداخته شده است. بخش دوم با عنوان هستی‌شناسی است که در این بخش درباره علیت، هستی‌شناسی، قضیه وجودی، نزاع اصالت وجود و اصالت ماهیت و جعل، بحث شده است. شایان ذکر است که نقد نقطه‌نظرات کانت در ضمن مباحث یادشده آمده و مورد بررسی قرار گرفته است.



ترجمه: جست‌وجوی زبان از دست‌رفته

عادل مشایخی



کنش صرفا رابطهای بیرونی برقرار نیست چنان‌که یک گزاره فقط بتواند به وجه اخباری کنشی را توصیف کند یا در قالب وجه امری کنشی را باعث شود. میان کلام و کنش‌هایی که با اداکردن کلام انجام می‌دهیم نسبتی درونی برقرار است.» وقتی می‌گوییم «سوگند می‌خورم» از عمل سوگند خوردن خبر نمی‌دهم، با گفتن این گزاره واقعا سوگند می‌خورم. ایجاب و قبول طرفین یک عقد را اعتقاد قرارداد خبر نمی‌دهند، بلکه خود قرارداد را منعقد می‌کنند. اما اگر بخواهیم این مفهوم از گزاره، یعنی گزاره به‌منزله‌ی کنش کلامی را برای روشن کردن ببیند میان گزاره و کنش و شکل‌گیری دستور به کار ببریم، با دو مشکل مواجه می‌شویم: نخست آن‌که کنش‌های کلامی آستین کثیرند، از دیدگاه آستینی، ما «با» سخن گفتن کارهای بسیاری انجام می‌دهیم، کارهایی مانند پرسیدن، خوش آمد گفتن، سرزنش کردن، هشدار دادن، اعتراض کردن، وعده دادن و غیره. دستور دادن یکی از این کنش‌هاست. دلوز چگونه می‌تواند این کنش را «هم‌گستره» با زبان بینگارَد و زبان را مجموعه‌ای از «دستورها» تلقی کند. از سوی دیگر، اگر زبان را به‌شیوه‌ی آستین بنگریم، هیچ تمایزی میان گزاره و کنش باقی نمی‌ماند و ایسن‌دو با یکدیگر «پنهان» می‌شوند و به این‌ترتیب تغییر کنش‌های کلامی یکسر به تغییر بافت (contexte) وابسته می‌شود، حال آن‌که دلوز به‌صراحت با بافت‌گرایی (contextualisme) مخالفت می‌ورزد.

برای حل این دو مشکل باید پرسید کنشی که دلوز از آن سخن می‌گوید چیست؟ پاسخی که دلوز به این پرسش می‌دهد redundancy است. از اینهمانی

تمتایز می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه و در چه معنا زبان مجموعه‌ای از دستور‌هاست. او «کنش» را این‌گونه تعریف می‌کند: دگرگونی‌های غیرجسمانی که در جامعه جریان دارند و به بدن‌های جامعه نسبت داده می‌شوند. دگرگونی‌های غیرجسمانی بدن‌ها، برای این‌ها بر دهن به این تعریف، یا به بیان دقیق‌تر، برای آن‌که این تعریف عجیب و غریب دستگاه باورهای ما را متزلزل کند، باید به این نکته توجه کرد که دلوز تمایز می‌گذارد میان بدن‌ها و فعل و انفعالات‌شان با یکدیگر (actions et passions de corps) از یکسو و صفاتی که گرچه از بدن‌ها انتزاع نشده‌اند اما بر آن‌ها حمل می‌شوند. کنش‌ها همین صفات‌اند. دلوز مثال می‌زند: حکم قاضی دادگاه کیفری «متهم» به دزدی و قتل را به «محکوم» تبدیل می‌کند. آن‌چه قبلا رخ داده، یعنی جنایت و آن‌چه بعدا رخ خواهد داد، یعنی مجازات، فعل و انفعالاتی هستند میان بدن‌ها (بدن دارایی، بدن قربانی، بدن زندانی، بدن محکوم) اما دگرگونی متهم به محکوم کنشی‌ای از صفتی غیرجسمانی‌ست. مثالی دیگر؛ جنگ و صلح وضعیت‌ها یا ترکیب‌هایی از بدن‌های بسیار ناهمگون‌اند، اما حکم بسیج عمومی «بیان‌گر» دگرگونیِ آنی و غیرجسمانی بدن‌هاست: بدن کشور به بدنی «تجاوزدیده» تبدیل می‌شود و بدن ملت به بدن‌های «وطن‌پرست‌وطن‌فروش». دلوز همچنان مثال می‌زند: بدن‌ها سنی دارند، رشد می‌کنند و از کودکی به جوانی و از جوانی به پیری می‌رسند، اما «صغر»، «بلوغ» و «بازنشستگی»، یعنی مقولات حقوقی سن، صفاتی غیرجسمانی‌اند که بی‌واسطه به بدن‌ها نسبت داده می‌شوند.

«سو دیگه بچه نیستی»، «هو دیگه کارگر نیستی»؛ این گزاره‌ها بیان‌گر اجر‌اکنده‌ی دگرگونی‌هایی غیرجسمانی‌اند که به بدن‌ها نسبت داده می‌شوند. دلوز از مثال زدن خسته نمی‌شود: هواپیمایی تغییر مسیر می‌دهد، تهدیدی که هواپیما را روپلور می‌کند و یک فعل (در برابر افعال) است، اما دگرگون‌شدن بدن-مسافران به بدن-گروگان‌ها و دگرگون‌شدن بدن-هواپیما به بدن-زندان یک دگرگونی‌ای غیرجسمانی، یک کنش رسانه‌ای‌ست.

صفات غیرجسمانی که از بدن‌ها انتزاع نشده‌اند اما به بدن‌ها نسبت داده می‌شوند، مقولاتی هستند که در قالب آن‌ها می‌اندیشیم. گزاره از آن‌حیث و تا آن‌جا که با کنش به این معنا پیوند (redondance) دارد، دستور است، دستوری که می‌گوید چگونه ببندیشیم، هنگامی که این کنش‌ها یا صفات غیرجسمانی ارتباطی نظام‌مند با یکدیگر پیدا می‌کنند، رژیم پدید می‌آید که می‌توان آن را با استفاده از زبانِ حقوقی گونه‌ای «آیینِ

کتاب

ترجمه: جست‌وجوی زبان از دست‌رفته

ناقص و پُر در ز و ترک، بلکه محاط است در گذشته‌ای فراموش‌شده که اگر به خاطر آید، اکنون دیگر اکنون نخواهد بود.

(سه

ترجمه جست‌وجوی زبان از دست‌رفته است. اما زبان از دست‌رفته نه سردمی‌ست و نه تاریخی. زبان سردمی دور از دست است و تحقق‌ناپذیر، فقط می‌تواند الگو و بهانه‌ای باشد برای شلاق‌زدن و شلاق خوردن. زبان تاریخی جایی پس‌پشت ما در «تاریخ ادبیات» منجمد شده است و فقط به کار نمایش در موزه‌ها و تدریس در دانشکده‌های ادبیات می‌آید. زبان از دست‌رفته «بهننگام» است.

اما ناهنگام چیست؟ برای پاسخ به این پرسش باید به حکم دیگری درباره‌ی ترجمه تن سپرد: ترجمه – non-sens تولید می‌کند. هر معادلی که برای non-sens انتخاب کنی این مساله را حل نمی‌کند که این کلمه با

سه مفهوم متفاوت نسبت دارد:

۱) non-sens حاصل زیر پا گذاشتن نحو زبان است ۲) آن‌جا که قواعد منطقی یا گرامری زبان خود شرطِ معنادرانی‌اند، اگر کسی بکوشد این قواعد را مانند جمله‌های معمولی زبان به کار بَرَد non-sens تولید می‌کند ۳) اگر زبان را از آن‌حیث که رژیمِ قضایی است بنگریم، non-sens «دعویی»‌ست که مراجع قضایی نمی‌توانند با استناد به دلایل صوری یا ماهوی آن را «نامسموع» اعلام کنند و در عین حال براساس قواعد آیین دادرسی هیچ مرجعی صلاحیت رسیدگی به آن را ندارد؛ از سوی دیگر، هیچ دادرسی نمی‌تواند با استناد به ادله‌ی اثبات این دعوی را «حاق» بخواند و در عین حال دعوایی‌ست که به‌هیچ‌از دلایل قانونی این دعوی نمی‌توان اثباتش کرد. دعوایی که روی دست نظام حقوقی زبان می‌ماند، پرونده‌ای که هیچ‌گاه محتومه نخواهد شد و این را ز ناهنگامی‌ست (آ یا خصمه‌ای که دم و دستگاه «قصر» یا ورود «ک» به «دهکده» بدان دچار می‌آید، چنین خصمه‌ای نیست؟ آیا به همین دلیل نیست که رمان کافکا ناتمام می‌ماند؟)

ترجمه در صورتی می‌تواند امکانی برای تغییر وضع موجود فراهم آورد که دعوای‌ای از این دست تولید کند. ماجرا دست‌کم در وهله‌ی نخست ربطی به سلاست و روانی ندارد. ترجمه‌ای ممکن است سلیس و روان باشد و در عین حال از بطن زبان فارسی کودکی به دنیا آورد که روی دست نظام قضایی این زبان بماند، همچنان که ممکن است زبان متنی خشک و زمخت و به‌اصطلاح «خیابانی» باشد و به‌سادگی ذیل مقولات قضایی زبان بگنجد و «زهرکار» تشخیص داده شود. ترجمه‌ای که با احساس یزهکاری شکل بگیرد، کاری جز دوباره– تنبیدن تاروپود نظم موجود نمی‌کند. راه مقاومت در برابر دستورهایی که زبان کنونی ما را ساخته‌اند و به‌سان «حکم مرگ» بر بدن‌ها می‌افروم می‌آیند، نشان دادن فقدان و پوچی پشت این دستورها نیست، خیال خلأ جز پناهم‌ردن به نظامی دیگر، گریز به یک پوینورسالیته‌ی آرمانی، ثمری ندارد. هیچ گزاره‌ای با جاع به فقدان پس پشتش «بیرومند» نمی‌شود. آن‌چه زبان-رژیم‌را به شدن وامی‌دارد، در بطن خود آن نهفته است: متونی که برای ترجمه انتخاب می‌کنیم، نشانه‌هایی برای واداشتن زبان به اندیشیدن‌اند، تلنگرهایی برای بیدارکردن «حافظه‌ی ناب زبان.» از ترجمه نباید «رویدادهای بزرگ پریهاهو» انتظار داشت. آن‌چه با ترجمه، با کنش‌های ترجمه، رخ می‌تواند داد، رویدادهای کوچکی‌ست که «شاید خروج از بروهت کنونی را بشارت دهند.»

نگاه

سهراب و گورخر شاهنامه

علیرضا روشن



■ بچه دارید و دوست می‌دارید بچه‌تان با فرهنگ ایرانی آشنا شود. قریب به یقین شاهنامه و قصه‌های آن بخشی از خواسته‌های شما را برآورده می‌کند. خواندن شاهنامه با آن نظم و آوازش البته بچه را جذب نمی‌کند. می‌روید نسخه بازنویسی شده قصه‌های شاهنامه را که مخصوص گروه سنی کودکان است برای او تهیه می‌کنید. بی‌گفت‌وگو به جاهایی که برای بچه‌ها کتاب درست می‌کنند مراجعه می‌کنید. به رشد به کانون پرورش‌فکری کودکان و نوجوانان، به ناشران خصوصی و دولتی و نیمه‌دولتی که در حوزه کودکان مشغول کار هستند رجوع می‌کنید و یکی تهیه می‌کنید. سر و شکل قشنگی دارد، رستم را نشان



سهراب با سیبل– نشر کانون پرورش فکری

می‌دهد که با هیبت درشت و ریش دولشقل شهاب را روی سر برده و الان است که بگوید زمین، بعد از روی همین تصویر شروع می‌کنید به کودکانی می‌گویید: بله بایا! این آقای ریشو رستم است و این مرد جوان پسرش سهراب است و بعد ورق می‌زنید از استراحت رستم در تخچیرگاه شاه سسمنگان برایش می‌خوانید و او رستم را تماشا می‌کند که در صحنه‌ای گورخری را به سیخ کشیده و کباب می‌کند و در صحنه‌ای دیگر تخت خوابیده است و اسبش، رخس در کنارش می‌چرد. می‌خوانید و می‌روید تا می‌رسید به تولد سهراب. سهراب که پدرش رستم است، و مادرش تمهینه، برایش می‌خوانید و او تماشا می‌کند. بین ایران و توران جنگ در می‌گیرد. سهراب دیگر بزرگ شده‌ است، دژ سفید را می‌گیرد و بالاخره با رستم رویه‌رو می‌شود. پدر و پسر همدگر را نمی‌شناسند. رستم حبله می‌زندو سهراب را جانورمان‌دانه می‌کشد. بعد از خواندن این داستان عیش‌تان نوش است که بالاخره مهم‌ترین تراژدی ایرانی را برای کودک چندساله‌تان خوانداید. به خداتان افتخار می‌کنید و در دل از سازندگان و تصویرگران کتاب تشکر می‌کنید. اما حواس‌تان نیست که چه گاف‌هایی در



شکار گورخر توسط رستم– نشر کانون پرورش فکری

همین چند صفحه ناقابل داده‌اند. فردوسی در چند جای داستان رستم و سهراب سن سهراب را نوشته است. گزدهم در نمایا به کابوس‌شاه، درباره سهراب این‌طور می‌نویسد: هنوز از دهن بوی شیر آیدش / همی رای شمشیر و تیر آیدش/ و سن او را این‌طور توضیح می‌دهد: یکی پهلوانی به پیش اندرون / که سالش ز دو هفت نیمادفزون

رستم نیز وقتی خبر دلآوری یکی از لشکریان تورانیان را می‌شنود به گیو می‌گوید میان تورانیان کسی دل چنین کاری را ندارد. مگر پسر من که او هم ایک در سنی نیست که بتواند چنین دلآوری کند. او درباره سهراب به گیو این‌طور می‌گوید:

من از دخت شاه سمنگان یکی / پسر دارم و هست او کودکی / هنوز آن گرمی نداند که جنگ / توان کرد گاه دشتی و درنگ/ فرستادمش زر و گوهر پس / ابر مادر او به دست کسی / فرسته چنین پاسخ آورد باز / که دیری نباشد که آن سرفراز / به بالا شود همچو سرو بلند / به دست اندرون گرز و بر زین کمند/ ... / هنوز آن نیاز دل و جان من / نه مرد مصافست و لشکر شکن / هماغا که سالش نباشد دو هفت / به مردی در چرخ گردنده رفت / این نیازش تنم / دهد سهراب این‌طور / تا رستم ۱۴ساله بوده است. و سیبلش هنوز بر پشت لب سبز نشده است. اما تصویرگران کتاب کودک که محل درآمدی بهتر از شاهنامه ندیده‌اند برای این نوجوان ۱۴ساله سیبل می‌گذارند که سیبل شاه عباس صفوی، نیز گورخریارانی را با گورخر آفریقایی اشتباه می‌گیرند و بدون هیچ تحقیقی راجع به این سرزمین، همانی را که در مستندهای از باقا و حیات‌وحش دیده‌اند تصویر می‌کنند. گورخرایرانی را که قهوه‌ای رنگ است با خطی کهربایی در امتدادبال، سیاه و سفید و رامه می‌کشند و به این ترتیب غلط‌ترین تصاویری را که ممکن است بشود از شاهنامه ساخت در ذهن کودکان جا می‌انازند.



هفت‌خوان رستم تألیف م.آزاد تصویرگر وحید نصیریان